

کافور اخشیدی و جایگاه او در حکومت‌های اسلامی مصر

اثر: دکتر یدالله نصیریان
دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
(از ص ۲۵۵ تا ۲۷۱)

چکیده:

کافور که در کتب تاریخ با عناوین: استاد، ابوالمسک و کافور اخشیدی مشهور است نام و عنوان برده و غلامی خَصّی (خواجه) است که توسط برده فروشی از سودان به مصر آورده شد. این غلام در اوائل سده چهارم (۳۱۲ هـ ق) به عنوان مملوک به خدمت ابوبکر محمدبن طغج فرغانی ملقب به اخشید (پادشاه و احیاناً شاه شاهان) از امراء عصر عباسی در آمد و از خواص او گردید. کافور به دلیل برخورداری از استعداد ذاتی و هوش سرشار در دستگاه اخشید به مراتب عالی رسید و در مدتی کوتاه توانست منصب فرماندهی سپاه او را به خود اختصاص دهد و در زمره مشاوران و محرم اسرار او در آید. کافور ضمن انجام وظائف محوله سرپرستی و تربیت دو پسر اخشید: ابوالقاسم انوجور و ابوالحسن علی را نیز عهده‌دار گردید. در سال (۳۳۵ هـ) که اخشید در گذشت فرزند ارشد او انوجور جانشین او گردیده عنوان سلطنت از ان او بود ولی اداره امور و کشورداری به عهده کافور قرار گرفت.

در سال (۳۴۹ هـ) که انوجور در گذشت و برادرش ابوالحسن علی به سلطنت رسید، همچنان نام و عنوان سلطان از آن علی و اداره امور به دوش کافور قرار داشت؛ تا آنکه در تاریخ (۳۵۵ هـ) علی بن اخشید نیز در گذشت و کافور به طور مستقل حکومت مصر و توابع آن را در دست گرفت و تا (۳۵۷ هـ) به مدت دو سال و چند ماه در آن خطّه فرمانروائی کرد.

واژه‌های کلیدی: اخشید فرغانی، حکومت مصر و شام، ابوالقاسم انوجور.

مقدمه :

از اواسط سده سوم حکومت مرکزی اسلام و خلافت عباسی عصر طلایی خود را پشت سر گذاشت و به تدریج روی به ضعف نهاد؛ این ضعف موجب گردید که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی حکومتهای نیمه مستقل پدید آید. این حکومتها از جهتی دارای وجه مشترکی بودند که ارتباط آنان با خلافت مرکزی است و از جهتی دیگر هر یک از آنها به دلیل وجود فرهنگ و تمدنی خاص سرزمین خود، دارای ویژگیهای متفاوت بودند. در سرزمین مصر و شام یکی از حکومتهای یاد شده به وجود آمد که پایان آن با پایان نفوذ عباسیان در آن منطقه همزمان است؛ زیرا در عصر اخشیدیان مصر و به ویژه حکومت کافور زمینه هائی فراهم آمد که ورود فاطمیان به آن سرزمین را مساعد گردانید.

(۱)

در کتب تاریخ، کافور نام غلامی سیاه و خواجه‌ای کریم‌المنظر بوده که در سودان زاده شد و هنوز کودک و نوجوان بود که توسط برده فروشان و همراه بردگانی دیگر به مصر آورده شد و در معرض فروش قرار گرفت.

در سال ۳۱۲ هـ. بوبکر محمد بن طغج فرغانی ترکی معروف و ملقب به اخشید او را خریداری کرد، (ابن سعید مغربی ۱۹۳۵ م، المغرب فی حلی اهل المغرب ۱۹۵۳ م ص ۱۹۹). ابن سعید مغربی کافور را غلام خصی و یکی از اعاجیب روزگار معرفی کرده و می‌افزاید: صفات و سیرت او نیز شگفت‌انگیز بود، (همان)، مقریزی پیرامون پیوستن کافور به اخشید می‌نویسد: کافور حدود ده سال داشت که شخصی به نام محمد بن هاشم او را به مصر آورد و به شخصی که به نام عباس کاتب معروف بود و جزء رجال و ثروتمندان مصر شمرده می‌شد فروخت؛ عباس کاتب کافور را همراه هدایائی دیگر برای اخشید فرستاد؛ اخشید از میان هدایای فرستاده شده به کافور بسنده کرد و بقیه را عودت داد و بدین ترتیب کافور در زمره غلامان اخشید در آمد و دیری نگذشت که از خصیصین و اصحاب سرّ او گردید، (مقریزی، بی تا، خطط افسست از

طبع دارالکتب ۲/۴۲۷). مقریزی در جای دیگر ضمن بیان ویژگی‌های اخلاقی به توصیف اندام کافور پرداخته است و می‌گوید: برخلاف خلقیات ممتاز خلقتی ناموزون و زشت داشت و اضافه می‌کند: در سال ۳۱۰ هـ بیش از ده سال نداشت که به مصر آورده شد و به اخشید پیوست (همان ۲/۱۱۷). کافور به سبب تقرب به آل اخشید به کافور اخشیدی مشهور گردید. ابن تغری بردی پیرامون عناوین کافور می‌نویسد: استاد ابوالملک کافور بن عبدالله اخشیدی خادم سیاهی که مولای او ابوبکر محمد بن طغج او را از تجار زیتون به مبلغ هجده دینار خریداری کرد و به تربیت او همت گماشت. مورخ مزبور می‌افزاید؛ اخشید پس از خرید کافور، او را از بردگی آزاد ساخت و به عنوان خدمتگرای آزاد به زمره کارگزاران خود در آورد و چون از هوش سرشار، عقل و درایت و دیگر محسنان او آگاهی بیشتری به دست آورد بر مقام و شأن او افزود و فرماندهی سپاه خویش را بدو وا گذاشت.

ابن تغری بردی پیرامون معنی اخشید، لقبی که مربوط به محمد بن طغج بود و بعد کافور نیز بدان ملقب گردید می‌نویسد: اخشید در سرزمین فرغانه به معنی سلطان و گاه سلطان سلاطین (ملک الملوک) به کار می‌رود، (اتابکی بی‌تا، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ۳/۲۳۷ و ۲۵۶ و ۱/۴).

ابن خلکان نیز ورود کافور به مصر و پیوستن او به اخشید را متذکر گردیده و می‌نویسد: اخشید او را از محمد بن وهب بن عباس به مبلغ هجده دینار خریداری کرد و چون از عقل و درایت و اخلاص او آگاه‌تر گردید، علاوه بر فرماندهی سپاه، سرپرستی فرزندان خود (انوجور و علی) را به او وا گذاشت، (ابن خلکان، قم ۱۳۶۴ هـ ق، و فیات‌الاعیان ۴/۱۰۰). پیرامون وجه تسمیه کافور به استاد و ابوالمسک که در اکثر منابع بدان‌ها نامیده شده است وجهی ذکر نگردیده و یا به نظر نگارنده نرسیده است؛ تنها در مورد لقب استاد برای کافور می‌توان گفت: در عصر او غلامان و خادمانی که نسبت به دیگر هموعان خود سمت سروری و فرمانروائی داشتند به لقب استاد ملقب می‌گردیدند، (ابن جوزی، حیدرآباد ۱۳۵۸ هـ ق المنتظم ۶/۲۵۸) و یا چنانکه در

صفحات بعد خواهیم دید به خاطر برخورداری کافور از ذوق سلیم در شعر و ادب و علاقه به مجالست با شعراء و ادباء دربار خویش و کسب معلومات ادبی به این لقب ملقب و مشهور گردیده است، (قلقشندی، قاهره ۱۳۹۰ هـ. ق صبح الاعشی ۴۸۹/۵).

در مورد پدر کافور و مشخصات دیگر خانوادگی او نیز جز در چند منبع که از پدرش به نام عبدالله یاد شده چیزی دیگری به نظر نرسیده است، (کندی، ۱۹۰۸ م، ص ۵۷۵ و ۵۸۳ و اتابکی، بی تا، النجوم الزاهرة ۲۳۷/۳).

(۲)

قلقشندی پیرامون سلوک کافور با علماء و فقهاء و برخورد با آنان می نویسد: کافور اهل دانش و فقیهان را دوست می داشت و آنان را مورد اکرام و احترام قرار می داد و نسبت به مخارج معاش و زندگی آنان خود را متعهد می دانست و برای هر یک از دانشمندان پیرامون خود از هر طبقه مقرری و ماهیانه کافی تعیین می کرد و نسبت به رفاه حال آنان اهتمام می ورزید. نکته مهم دیگری که از بیان قلقشندی به دست می آید، دقت کامل و نظارت مستقیم کافور بر امر معاش عموم مردم در سرزمین تحت سلطه او است، چنانکه می نویسد:

نیازمندی پیدا نمی شد که از اموالی که از طریق زکاة جمع آوری شده است استفاده کند از این رو دستور می داد که اموال زکاة را صرف بنای مدارس و مساجد (قلقشندی، ۱۳۹۰ هـ ق ۴۲۶/۳).

از ویژگیهای دیگر کافور ادب، فروتنی، سخاوت و عقیده او به مبدأ و معاد بود، ابن جوزی در تأیید این خصال می نویسد: کافور برای یکی از رجال شریف و بزرگواری ولی تهی دست مبلغی پول فرستاد شخص مذکور هدیه کافور را نپذیرفت و در پاسخ خود گفت: ما را «ایاک نعبد و ایاک نستعین» کافی است؛ کافور بی آنکه رنجشی بدل گیرد پول را باز فرستاد و ضمن آن پیام داد: «لله ما فی السموات و ما فی الارض» کافور کیست؟ آیا مالی را می شناسی که مال خدا نباشد، (ابن جوزی، ۱۳۵۸، ۸۲/۷). ابن جوزی پیرامون ادب و تواضع کافور نمونه ای دیگر آورده است و

می‌نویسد: ابو جعفر بن مسلم بن طاهر که از بازماندگان حضرت علی (ع) بود، درباره کافور گفته است: من کریمتر و با ادب‌تر از کافور ندیده‌ام زیرا در یکی از گردشها با او همراه بودم و در نقطه‌ای متوجه شدم که تازیانه‌ای که در دست داشت از دستش رها شد و به زمین افتاد، از بین همه هم‌رهان تنها من متوجه این امر شدم، آن را از زمین برداشتم و بدستش دادم، چون کافور متوجه کار من گردید سخت متأثر گشت و گفت: به خدا پناه می‌برم مگر من کیستم و به کجا رسیده‌ام که مرد شریفی چون تو چنین زحمتی را متحمل شود به خدا سوگند که من در مقابل تو و اصل و دودمان تو ناچیزم. مسلم بن طاهر اضافه می‌کند: پس از این تعارفات با او تودیع کرده و به سوی خانه خود روانه گردیدم چون به در سرای خود رسیدم با فرستاده او مواجه شدم در حالیکه هدایای گران سنگی که برای من فرستاده بود و ارزش آنها بالغ بر پانزده هزار دینار می‌شد همراه داشت (ابن جوزی، ۱۳۵۸، ۵/ المنظم ۱۴/ ۱۹۷ و ابن تغری بردی، بی تا، النجوم الزاهرة ۳/۴).

در زمینه توجه کافور به تهی‌دستان به ویژه به آبرومندان تهی دست ابن خلکان می‌نویسد: کافور شخصی بنام ابوبکر محلی را که مردی درستکار و امین و مورد اعتماد بود، مأمور امور نفقات و خیرات و رساندن آنها به مستمندان ساخته بود. این مرد در ایام عید قربان طوماری که حاوی اسامی تهی‌دستان آبرومند بود و در محلات بین قرافه تا منامه سکونت داشتند با خود بر می‌داشت و همراه چند تن از آشنایان به محلات و خانه‌ها و افراد مورد نظر و مبلغی که طبق اسامی ثبت شده لازم بود آماده می‌ساخت و بر اسب چابکی می‌نشست و حرکت می‌کرد و به هر یک از خانواده‌ها نسبت به وضعی که از آنها بدست می‌آورد، از نفقات می‌داد و این کار چنان با دقت صورت می‌گرفت که هیچ فقیری از این تقسیم بی بهره نمی‌ماند، (ابن فلکان، ۱۳۶۴، و فیات الاعیان ۴/ ۱۰۳ - ۱۰۴)،

(۳)

دادگری کافور و توجه او به امر قضاء و نظارت بر داوربهای قضات

کافور از دادخواهی مستقیم مردم استقبال می‌کرد و چنانچه کسی از حاجبان و محافظان او از مراجعه مستقیم دادخواهان به او ممانعت می‌کرد خشمگین می‌گشت و احياناً او را مورد مجازات قرار می‌داد، چنانکه ذهبی نقل می‌کند که روزی هنگامی که کافور از کوچه‌ای عبور می‌کرد فریاد زن محببه‌ای را شنید که می‌گوید:

ارحمنی یرحمک الله» مرا رحم کن تا خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد و همین که صاحب فریاد خواست به کافور نزدیک شود یکی از ملازمین او با کمال بی‌رحمی و قساوت و به‌گونه ذلت بار آن زن را از نزدیک شدن به او منع کرد و چنان به عقب راند که بر زمین پرتاب گردید؛ کافور که ناظر بر این صحنه و این حرکت بود چنان به خشم آمد که فرمان داد دست آن مأمور قطع شود تا موجب عبرت دیگران گردد در همان حال زن از جای برخاست و با سرعت پیش آمد و گفت: ای امیر، من از خواسته خود صرف نظر کردم و حال حاجتی جز عفو و گذشت از جرم این مأمور ندارم و از امیر امید می‌دارم که شفاعت مرا بپذیرد؛ کافور دستور لغو مجازات مأمور جسور را صادر کرد ولی از کرامت و بزرگواری آن زن در شگفت ماند و از نام و نسب و خاندان او جويا گردید و پس از معرفی معلوم شد آن مخدره از خاندان شریف و از سادات علوی است، کافور بیش از پیش ناراحت شد و گفت: دردناکترین منظره‌ای بود که دیدم، چرا باید در اثر غفلت ما زنی از دودمانی شریف و بزرگوار بدینگونه نیازمند گردد و چرا نباید دستیابی و رسیدن نیازمندان به ما سهل و آسان صورت پذیرد تا مشکلات مردم بر راحتی منتفی گردد.

ذهبی ادامه می‌دهد و می‌افزاید: بر خورد کافور با علویه باد شده موجب گردید که جهت تفقد از احوال سادات و علویان و بررسی وضع معاش آنان دستور مؤکد صادر کند و از همه آنان استمالت و دلجوئی به عمل آید، (ذهبی، ۱۴۰۹، تاریخ اسلام

حوادث سالهای ۳۴۰ تا ۳۵۷).

کافور نه تنها در انتخاب و گزینش قضات و فقیهان عادل و شهود صدیق و پرهیز کار سعی بلیغ مبذول می‌داشت بلکه در هفته یک روز را به پذیرش مراجعین و رسیدگی به شکایات مردم اختصاص داده بود.

کندی در این زمینه می‌نویسد: کافور روزهای شنبه در دیوان مظالم می‌نشست تا سخن ستمدیدگان را بی واسطه بشنود و دستور داده بود که چند تن از قضات مشهور و چند تن از مسؤلان اجرائی دستگاه قضائی نیز در این دیوان حاضر باشند تا چنانچه کسی از مسؤلان امور قضائی در انجام وظائف قضایی خود کوتاهی کرده است مشخص گردد. از این رو قضات از شرکت در دیوان مظالم بیمناک بودند زیرا ممکن بود شکوه از خود آنان مطرح شود و مورد مؤاخذه کافور قرار گیرند، (کندی، ۱۹۰۸ م، الولات ص ۵۷۷).

کندی در جای دیگر از کتاب خود به شواهد و نمونه‌هایی از دقت کافور در گزینش قاضی و نظارت بر امر قضاء اشاره کرده و می‌نویسد: محمد بن احمد ذهلی معروف به ابوطاهر قاضی و فقیه مالکی (۳۶۷ هـ) که در مصر و اسکندریه از شهرت بالائی برخوردار بود چون از دقت و نظارت کافور بر امر قضاء و قضاوت آگاه بود و می‌دانست که روزهای شنبه در دیوان مظالم جلوس می‌کند در صدور احکام خود همانند محجور علیه بود (همان ص ۵۸۴). وقتی ابوطاهر قاضی معروف مصر که حتی پس از انقراض دولت آل اخشید و تصرف مصر توسط فاطمیان همچنان بر مسند قضاء باقی ماند، اینگونه تحت مراقبت کافور قرار گیرد، وضع دیگر قضات معلوم است. ذکر این مطلب هم بی‌مناسبت نیست که چون جوهر از سوی فاطمیان وارد مصر گردید ابوطاهر را امان داد و همچنان او را بر امور قضائی و فتوائی خویش منصورب کرد و با او شرط کرد که احکام و فتاوی او باید بر مبنای آراء و اقوال اهل بیت پیامبر (ص) صادر گردد به ویژه احکام مربوط به احوال شخصیه و احکام ارث و روزه در ماه مبارک رمضان، (همان).

کندی به نمونه دیگری از اهمیت امر قضاء در عصر کافور اشاره می‌کند و می‌نویسد: پیرامون وضع دیوان مظالم و بازرسی و بررسی کار قضاات از ابن کلس وزیر شنیدم که می‌گفت: کافور مأموریت تفحص از حال قضاات و نحوه کار آنان را به من محول کرد و مرا فرمان داد که به آنان ابلاغ کنم که استاد (کافور) می‌گوید: به من خبر داده‌اند که قضاات در مجالس دوستانه و شب نشینها بیش از حد معمول و رسم معقول به مزاح و شوخی می‌پردازد در حلالی که این عمل هیبت شخصیت قاضی و مقام شامخ قضاء را سست و بی‌مقدار می‌سازد. من پیام کافور را به تمام قضاات و از جمله به ابوطاهر ابلاغ کردم، پیدا است که این نوع دقتها و مراقبتها از امور قضائی در میان حکام و سلاطین نادر است (کندی همان ص ۵۸۳).

(۴)

جنبه‌های علمی و ادبی کافور و برخورد او با اهل شعر و ادب

در تاریخ اسلام ذهبی والنجوم الزاهره، کافور فردی ادب دوست، ادیب پرور و شاعر نواز معرفی گردیده است.

ذهبی می‌نویسد: کافور شاعران و ادیبان بلند پایه را مورد احترام و تکریم قرار می‌داد و با جوائز و صلوات ارزشمند آنان را می‌نواخت، خود نیز در شعر و ادب عربی صاحب نظر و ماهر بود. از جمله شاعرانی که بیشتر در کنار او به سر می‌بردند و در مجالس ادبی او شرکت می‌جستند ابو اسحاق ابراهیم بن عبدالله نجیرمی نحوی و مصاحب زجاج بود. ذهبی و اتابکی به یکی از نشستها و مجالس ادبی کافور اشاره می‌کنند که از یک سو توجه و عنایت او به اهل شعر و ادب را روشن می‌سازد و از سوی دیگر مقدار مهارت و اطلاعات او را در مسائل ادبی می‌رساند، این دو مورخ می‌نویسند: روزی ابوالفضل عباس به مجلس کافور وارد شد و ضمن ادای احترام و تجلیل از او گفت: «ادام الله ایام سیدنا» خداوند روزگار سید و سرور ما را با دوام گرداند. ابوالفضل واژه (ایام) که مفعول فعل (ادام) است و باید منصوب خوانده شود، مجرور خواند و کافور متوجه اشتباه او گردید و با نگاه متبسمانه نجیر

می‌را نیز متوجه آن اشتباه ساخت. نجیرمی بالبدهة ابیات زیر را جهت توجیه غلط ابن عیاش سرود: و مثل سید حالت مهابتة - بین البلیغ و بین القول بالحضر فان یک خفض الایام من دهش - و شدة الخوف لامن قلة البصر فقد تفالت فی هذالسیدنا - والفأل مأثورة عن سیدالبشر

مضمون ابیات:

مهابت و عظمت شخصیتی بزرگ مانند سرور ما موجب گردید که گوینده‌ای بلیغ در حضور او به لکنت زبان و اشتباه در تلفظ گرفتار شود. اگر گویند: ایام را به جای نصب مجرور تلفظ کرد از جهت دهشت و شدت خوف از حضور در مجلس کافور است نه به خاطر عدم بصیرت در مسائل نحو و اعراب. من این رخداد را برای سرور خود به فال نیک می‌گیرم چون تفأل از سرور کائنات و سید بشر یعنی رسول اکرم(ص) روایت شده است. کافور پس از استماع ابیات نجیرمی از هنرمندی و قدرت بدیبه سرائی او در شگفت ماند و به پرداخت سیصد دینار جایزه فرمان داد، (ذهبی، ۱۴۰۹ هـ ق، از تاریخ اسلام حوادث سالهای ۳۵۷-۳۴۰ و اتابکی بی تا، ۳/۴).

متنبی و کافور

شاعر معروف دیگری که شهرت ادب دوستی و شاعر نوازی کافور او را مجذوب ساخت، ابوالطیب احمد بن حسین مشهور به متنبی (د ۳۵۵ هـ) است. متنبی یکی از شاعران بلند پایه و پر آوازه در جهان عرب و لغت و زبان عربی است. متنبی در کوفه و در محله کنده زاده شده و در همانجا به تحصیل لغت و ادب عربی پرداخت. پدرش سقاء بود و فرزند خود را از کوفه به شام برد. متنبی در شام به تکمیل تحصیلات پرداخت و جهت به دست آوردن مهارت در لغت و زبان عربی به میان اهل بادیه رفت و با قبیلہ بنی کلب آشنا شد و مدتی در میان آن قبیلہ زندگی

کرد تا آنکه در شام معروف شد که متنبی ادعای نبوت کرده وعده‌ای بسیاری پیرامون او گردآمده‌اند؛ لؤلؤ یکی از امرای آل اخشید بر بنی کلب تاخت و متنبی را دستگیر و زندانی کرد متنبی در زندان توبه کرد و پس از رهایی از زندان به سیف الدولة حمدانی پیوست و با قصائد فراوانی که در ستایش او سرود او را جاودانه ساخت، سپس از سیف الدولة برید و به کافور پیوست و چنانکه خواهیم دید تا چندین سال در خدمت کافور بود و در هنگام سفر به کوفه به دست دزدان به قتل رسید (ابن جوزی، ۱۳۵۸ ج ۱۴/۱۶۲ و احمد هاشمی ۱۳۶۶ ش جواهرالادب ص ۴۵۲).

متنبی تا سال (۳۴۶ هـ) در کنار سیف‌الدوله بود و در این تاریخ میان او و سیف‌الدوله کدورتی پیش آمد که سبب قطع ارتباط میان آن دو گردید و متنبی به قصد دیدار و پیوستن به کافور راهی مصر گردید و به محض ورود به مصر به مدح و ستایش او پرداخت. متنبی ضمن قصائدی بلند و زیبا کافور را ستود و چنان خود را به او نزدیک کرد که کافور وعده امارت ولایت و محلی را به او داد. ابیاتی که از یکی از مدائح اولیه متنبی در ستایش کافور انتخاب گردیده است گویای قطع ارتباط او با سیف‌الدوله و پیوستن به کافور است:

کفی بک داء ان تری الموت شافياً - و حسب المنایا ان یکن امانیا
 تمنيتها لما تمنیت ان تری - صدیقاً فاعیا او عدواً مداجیا
 اذا كنت ترضی ان تعیش بذلة - فلا تستعدن الحسام الیمانیا
 خلقت الوفاً لورحلت الی الصبی - لفارقت شیبی موجع القلب باکیاً
 ولكن بالفسطاط بحرأ از وره - حیوتی و نصحی و الهوا و القوافیا
 قواصد کافور توارک غیره - و من ورد البحر استقل السواقیا.
 (واحدی، ۱۲۷۷ هـ شرح دیوان متنبی ص ۶۲۳).

ترجمه اشعار:

۱- سخت‌ترین بلاها مبتلی شدن به دردی است که داروی آن مرگ باشد.

- ۲- هرگاه از دستیابی به دوست صدیق و خالص یا دشمنی که عداوت خود را مستور سازد به تنگ آمدی و درماندی جز مرگ چاره‌ای دیگر نیست.
- ۳- هرگاه به زندگی ذلت بار رضایت دهی به شمشیریمانی نیازمند نخواهی بود.
- ۴- من آفریده‌ای انس گیرم به گونه‌ای که اگر به خاطر بازگشت به دوران جوانی از پیری مفارقت کنم از فراق پیری رنج می‌برم.
- ۵- ولی در فسطاط مصر دریائی را دیدار می‌کنم که تمام زندگی شعری و تمایلات و لذات خود را در آن می‌بینم.
- ۶- هر کس به سوی کافور رود و به او بپیوندد غیر او را (سیف‌الدولة) رها خواهد کرد چون هر آنکو به دریا دست یابد از نهر کوچک بی نیاز است.
- متنبی حدود چهار یا پنج سال در کنار کافور زیست و در سفر و حضر او را همراهی کرد و به جوایز ارزشمندی نائل آمد؛ به روایت ذهبی متنبی در سال (۳۵۰ هـ) به مؤانست خود با کافور پایان داد و از او جدا گردید، ذهبی می‌گوید:
- در سال (۳۵۰ هـ) روابط بین کافور و متنبی تیره شد و متنبی حدود یک سال با حالت قهر در خدمت کافور بسر برد، بدین معنی که همانند سابق به کافور نزدیک نمی‌شد و در حضور او کمتر سخن می‌گفت ولی همچنان در سفر و حضر در کنار او قرار داشت تا آنکه در روز عرفه سال (۳۵۰ هـ) پس از سرودن قصیده دالیه خود در هجو کافور، مصر و کافور را به قصد عراق ترک گفت، (ذهبی، ۱۴۰۹ هـ. حوادث سالهای ۳۴۰-۳۵۷).

برای نمونه دوبیت از قصیده مذکور که در هجو کافور سروده شده است را ملاحظه خواهید کرد:

من علم الاسود المخصی مکرمه - اقومه البيض ام ابأوه الصید
و ذاک ان الفحول البيض عاجزة - عن الجمیل فکیف الخصیة السود، (ابن خلکان
۱۳۶۴ هـ و فیات الاعیان ۱۰۲/۴ و ذهبی، ۱۴۰۹ هـ. حوادث سالهای ۳۵۷ - ۳۴۰).

ترجمه اشعار توسط نگارنده:

۱- چه کسی این خواجه سیاه را مجد و بزرگواری آموخته است؟ آیا قوم و قبیله سفید پوست او یا پدران و نیاکان اصیل او. استفهام در مصراع دوم بیت اول استفهام انکاری است و منظور شاعران است. که این غلام خصی و خواجه فاقد دودمان و قوم و قبیله اصیل و شریف و سفید پوست می باشد.

۲- در این دوره و زمانه فحول و بزرگان سفید پوست نیز از انجام کار زیبا و پسندیده گوئی عاجز و ناتوانند چه رسد به خواجه سیاه بی اصل و نسب. گویا متنبری در بیت دوم حتی از سفیدپوستان نیز گله داشته است.

کافور نسبت به طبقات دیگر علماء و اهل دانش عنایت داشت به ویژه اطباء و متخصصان علوم طبیعی نیز مورد الطاف او بودند، چنانکه الباسی یکی از طبیبان فاضل و دارو شناسان مصر مشمول عنایت و توجه او قرار داشته است. ابن ابی اصیبعه می نویسد: الباسی که پزشکی فاضل و متمیز در انواع داروهای مفرد و عالم به تأثیر و خواص آنها بود چنان که کافور نزدیک بود که از تألیفات عدیده خود برخی را به نام او تألیف کرده است، مانند: کتاب التکمیل فی الادویة المفردة و غیره (ابن ابی اصیبعه، ۱۳۷۶ هـ ق عیون الانباء ص ۱۴۱).

۵

دوران حکومت کافور

پس از درگذشت اخشید در تاریخ دوم محرم سال (۳۳۵ هـ ق) فرزند ارشد او ابوالقاسم انوجور که قبلاً از طریق پدرش به ولایت عهدی تعیین گردیده بود به حکومت مصر رسید، خلیفه عباسی المطبع لله نیز ولایت انوجور را بر تمام متصرفات پدرش مورد تأیید قرار داد و پس از استقرار و تثبیت حکومت انوجور کافور به عنوان نیابت از او زمام امور را به دست گرفت. نخستین اقدام کافور آن بود که صاحب خراج و مالیات مصر ابوبکر محمد بن علی بن مقاتل که در عصر اخشید اموال فراوانی جمع کرده بود را دستگیر و اموال او را مصادره کرد و به جای او

محمد بن علی مآذرانی بدان سمت منصوب ساخت (کندی ۱۹۰۸ م ص ۲۹۳ و اتابکی، بی تا، النجوم الزاهرة ۳ / ۲۹۱).

کافور پس از به دست گرفتن امور دولتی برای آنکه از اسراف و تبذیر انوجور جلوگیری و او را نسبت به مخارج سالیانه‌اش آگاه کند، هزینه زندگی او را در سال مبلغ چهارصد هزار دینار تعیین کرد، (اتابکی بی تا، النجوم الزاهرة ۳ / ۲۹۱).

در طول سلطنت انوجور و نیابت کافور در امور کشورداری فقط دوبار میان آندو کدورت پیش آمد ولی به زودی بر طرف گردید و تا سال ۳۴۹ هـ ق یعنی تا در گذشت انوجور صمیمت میان آندو برقرار بود، (کند، ۱۹۰۸ م الولاية ص ۲۹۴).

از جمله حوادثی که در فاصله درگذشت اخشید و درگذشت فرزندش انوجور رخ داد جنگ بین سیف‌الدوله حمدانی و حکومت مصر و شام بود. ابن اثیر می‌نویسد: پس از فراغت کافور از مراسم تدفین اخشید از بیت‌المقدس به مصر باز گشت، سیف‌الدوله فرصت را مغتنم شمرد و از حلب به قصد تصرف شام به دمشق عزیمت کرد و آن منطقه را به تصرف خود در آورد ولی مردم شام به محض آگاهی از قصد سیف‌الدوله با کافور مکاتبه کرده و از او خواستند که استقرار سیف‌الدوله در دمشق ممانعت کند کافور با دریافت نامه مردم دمشق عازم آن دیار گردید و سیف‌الدوله را به عقب نشینی واداشت و بدر اخشیدی را به اداره سرزمین دمشق منصوب کرد، (ابن اثیر، ۱۴۰۷ هـ کامل التواریخ ج ۸ / ۱۶۴ و ابوالفداء بی تا، المختصر ۲ / ۹۵).

مؤلف النجوم الزاهرة حادثة تصرف دمشق توسط سیف‌الدوله را بدین صورت ذکر می‌کند که پس از استقرار انوجور در حکومت مصر و شام پس از تدفین و مراسم پدرش اخشید از شام به مصر رفت و بعد از مدتی اقامت در مصر همراه سپاه به دمشق بازگشت تا با سیف‌الدوله که دمشق را به تصرف خود در آورده بود به مقابله پردازد در این سفر حسن بن طغج عمومی انوجور و مدبر دولت او کافور با او همراه بودند، سیف‌الدوله با ورود آنان از دمشق خارج گردید و متوجه مصر شد تا با استفاده از عدم حضور کافور و انوجور در مصر آن را متصرف شود ولی در راه با

مصریان برخوردار کرد و در رمله بین سیف الدوله و مصریان نبرد سختی در گرفت که منجر به شکست سیف الدوله و گریز او به حلب گردید ولی مصریان از تعقیب باز نگشتند از این رو تا رقه عقب نشینی کرد (اتابکی بی تا، ۲۹۲/۳). با عقب نشینی سیف الدوله این حادثه به سادگی و بدون آنکه کافور را درگیر کند خاتمه یافت و در این قسمت از حکومت کافور که از سال ۳۳۵ هـ آغاز گردیده بود تا هفتم ذی قعدة سال ۳۴۹ هـ و درگذشت انوجور دوام یافت، (مقریزی بی تا، خط ۱۱۷/۲). پس از درگذشت انوجور ابوالحسن علی بن اخشید توسط خود کافور به جای برادرش به سلطنت منصوب شد، این انتصاب در تاریخ سیزدهم ذی قعدة سال ۳۴۹ هـ صورت پذیرفت و المطیع عباسی نیز امارت علی بن اخشید را بر مصر و شام مورد تأیید قرار داد و همانند دوران انوجور اداره امور در دست کافور قرار گرفت و همان مبلغی که به عنوان هزینه دربار انوجور تعیین کرده بود برای علی بن اخشید برقرار کرد. در این دوره از حکومت کافور وضع اقتصادی مصر در هم ریخت و قحطی، گرانی و خشک سالی، مردم مصر را در برگرفت و در نتیجه بین کافور و علی بن اخشید نیز تیره شد تا جایی که کمتر یکدیگر را ملاقات می کردند ولی به هر حال این دوره از حکومت کافور که سلطه او بر مصر قوی تر از دوره قبل بود، فقط نام سلطنت متعلق به علی بن اخشید بود و تمام امور مربوط به عزل و نصبها و سیاستهای داخلی و خارجی همه در دست کافور و به اختیار او صورت می پذیرفت، (ابن سعید مغربی ۱۹۵۳ م، ص ۱۹۹ و مقریزی بی تا، ۱۱۷/۲)، تسلط کافور و اختیارات او تا بدانجا بود که علاوه بر امور داخلی مصر و شام امور مربوط به ثغور و تشریفات مربوط به حرمین شرفین و امثال و نظائر آنها به نام کافور صورت می پذیرفت، (اتابکی، بی تا، النجوم الزاهرة ۳/۳۲۵).

کافور و استقلال او در حکومت مصر و شام

(۳۵۵ - ۳۵۷ هـ ق)

کندی پیرامون حکومت مستقل کافور می نویسد: پس از آنکه علی بن اخشید

مکنی به ابوالحسن در گذشت کافور حکومت مصر و شام را بی واسطه گرفت و بر بالای منابر در جوامع مصر، شام، مکه و مدینه به نام او خطبه خوانده شد. آغاز حکومت مستقل کافور در ماه محرم سال ۳۵۵ هـ ق یعنی اولین ماه سال مذکور بود. پس از آنکه کافور به این مقام نائل آمد المطیع عباسی نیز هدایائی گرانسنگ و آرایه‌های شاهانه همراه فرستادگان خود برای او ارسال داشت، در میان هدایای ارسالی خلیفه یک گردن بند و یک دست بند (سوار) شاهانه نیز وجود داشت، کندی ضمن اشاره به مطالب فوق اضافه می‌کند: در همین احوال چند تن از فرستادگان فرمانروای هجر بر کافور وارد گردیدند در حالی که حدود دویست بار (حمل) از متاع و کالائی که دزدان و راهزنان قبیله بین سلیم از حجاج وزائران خانه خدا به غارت برده بودند همراه داشتند. کافور فرمان داد تا تمام اموال مسروقه به صاحبانش مسترد گردد (کندی ۱۹۰۸ م، الولاة ص ۲۹۷).

مقریزی در گذشت علی بن اخشید را یازدهم محرم سال مذکور نوشته است و می‌گوید: تا رسیدن حکم از سوی خلیفه و مسلم شدن حکومت کافور چند روزی مصر بدون سلطان به سر برد و در مساجد و بر بالای منابر فقط به نام المطیع لله عباسی خطبه خوانده شد ولی در امور مصر خللی پدید نیامد؛ زیرا کافور با کمک و همفکری ابوالفضل جعفر بن فرات این کشور را از هر گونه آسیب حفظ و امور مهم آن را اداره می‌کرد و ضمناً به انتظار رسیدن حکم رسمی از سوی خلیفه مزبور به سر می‌برد ولی دیری نپائید که حکومت کافور مورد تأیید واقع شد و بر امور جنگ، خراج و دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی مصر و شام و حرمین ولایت یافت. تواضع و فروتنی کافور اجازه نداد که رسیدن به فرمانروائی مطلق سرزمینهای مذکور در القاب و عناوین خود تغییری دهد و تا آخر عمر به همان عناوین سابق معنون و ملقب ماند.

کافور به محض دریافت تأیید بغداد آن را به رجال و سیاستمداران ارائه کرد و تمام محدوده حکومت آل اخشید را زیر سلطه خویش در آورد و ضمن احترام و

تکریم رجال علمی و سیاسی اطراف خود از افکار و نظریات آنان بهره می‌گرفت و افزون بر آن چند تن را برگزیده بود تا برای او از گذشتگان و کشور داری و دیگر حواث تلخ و شیرین سخن می‌گفتند. کافور در عین حال متعبد بود و اکثراً سر به سجده می‌گذاشت و ضمن سپاس باریتعالی می‌گفت: بار خدایا مرا اسر و ذلیل مخلوق مگردان، (مقریزی بی تا ص ۱۱۷ / ۲ و اتابکی، بی تا النجوم الزاهرة ۶/۴). بنا بر روایت مقریزی و ابن خلکان کافور پس از دو سال و چهار ماه حکومت مستقل در سال (۳۵۷ هـ ق) وفات کرد و پیکر او را به قراضه حمل و در آنجا دفن کردند و قبه‌ای بر مزار او ساخته شد که به نام او معروف و موسوم بود. (همان و ابن خلکان ۱۳۶۴، وفیات الأعیان ۱۰۵/۴).

نتیجه:

مرور بر این مقاله می‌تواند نتایجی را در برداشته باشد که از آن جمله است: آشنائی بیشتر با یکی از حکومت‌های نیمه مستقل اسلامی که با وجود ویژگی‌های خاص خود، با حکومت مرکزی اسلام نیز در ارتباط بود. آشنائی با مردی که از میان بردگان و غلامان سیاه برخاسته و به خاطر استعداد و فراهم آمدن امکانات به مقامی بس عالی دست یافته است. دریافت این نکته که برخی انسانها ویژگی‌های نهفته‌ای دارند و بروز آنها متوقف بر فراهم آمدن امکانات است و در خاتمه حکومت کافور در مصر موجب فراهم آمدن خلفای فاطمی به مصر گردید؛ زیرا نسبت به علویان و سادات محبت داشت و به آنان آزادی داد.

ذهبی درگذشت کافور را سال (۳۵۷ هـ) در سنین شصت و چند سالگی ضبط کرده است، (تاریخ اسلام حوادث سالهای (۳۴۰-۳۵۷ هـ)).

تحقیق و بررسی احوال کافور از دوران بردگی تا فرمانروایی بر پهنه مصر، شام و حرمین شریفین مجالی بیش از این را می‌طلبد که در فرصتی مناسب دنبال خواهد شد و فعلاً به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

منابع:

- ۱- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم جزری، (د. ۶۳ هـ)؛ الکامل فی التاریخ، دارالکتب، بیروت، ۱۴۰۷ هـ
- ۲- ابن خلکان، شمس‌الدین ابوالعباس، احمد بن محمد بن ابی بکر، (د ۶۸۱ هـ)؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، انتشارات شریف رضی قم سال ۱۳۶۴ هـ
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج، عبدالرحمن بن علی، (۵۹۷ هـ)؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، چاپ هند، حیدرآباد، مطبعه حیدرآباد عثمانیه، سال ۱۳۵۸ هـ
- ۴- ابن سعید اندلسی، (۵۶۲ هـ) المغرب فی حلی المغرب، تصحیح شوقی ضیف، انتشارات فؤاد اول ۱۹۳۵ م
- ۵- ابن ابی اصیبعه، موفق ابوالعباس، احمد بن قاسم، (د ۶۸۸ هـ)؛ عیون الابداء فی طبقات الاطباء، بیروت، اصدار دار الفکر، ۱۳۷۶ هـ
- ۶- ابوالفداء، عمادالدین، الملک المؤید، اسماعیل، (د ۷۳۲ هـ)؛ المختصر فی اخبارالبشر، انتشارات حسینیه مصر بی تا.
- ۷- اتابکی، جمال‌الدین، ابوالمحاسن، یوسف بن تقری بردی، (د ۸۷۴ هـ)، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، نسخه افست از چاپ دارالکتب مؤسسه تألیف و ترجمه و نشر، بی تا.
- ۸- ذهبی، شمس‌الدین، محمد بن عثمان، (د ۷۴۸ هـ)؛ تاریخ اسلام و وفيات مشاهیرالاعلام، بیروت، سال ۱۴۰۹ هـ
- ۹- فرید و جدی، دائرةالمعارف، چاپ دائرةالمعارف، مصر، سال ۱۳۶۵ هـ
- ۱۰- قلقشنندی، ابوالمحاسن، احمد بن علی، (د ۸۲۱ هـ)، صبح الاعشى فی صناعةالانشاء، انتشارات عالم کتاب، قاهره سال ۱۳۹۰ هـ
- ۱۱- کندی، ابو عمر، محمد بن یوسف بن یعقوب، (د ۳۶۲ هـ)؛ الولاة و القضاة، مطبعه ابناء یسوعین، بیروت سال نشر ۱۹۰۸ م.
- ۱۲- مقریزی، تقی‌الدین، احمد بن علی بن عبدالقادر، (د ۸۴۷ هـ)؛ الحفظ، از انتشارات دار احیاءالعلوم مطبعه ساحل جنوبی، بیروت، لبنان بی تا.
- ۱۳- نویری، شهاب‌الدین، احمد بن عبدالله وهاب، (د ۶۷۷ هـ)؛ نهايةالارب فی فنون الادب انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد مصر، سال ۱۴۰۵ هـ
- ۱۴- واحدی، ابوالحسن، علی بن احمد، (د ۴۶۸ هـ)؛ شرح دیوان ابوالطیب مثنوی، تصحیح شیخ فرید رخ، تاریخ انتشار ۱۲۷۷ هـ

